

فصلنامه علمی- پژوهشی **رهیافت**

سال دهم، شماره ۳۷، زمستان ۱۳۹۵
صفحه ۷۵ تا ۹۴

نقش مؤلفه‌های مختلف در جهت‌گیری فرهنگ سیاسی نخبگان پهلوی دوم

محمود کتابی / استاد تمام دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد شهرضا mketabi840@yahoo.com

اسماعیل شفیعی / استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد شهرضا esmaeilshafiee@yahoo.com

فرهاد نوائی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد شهرضا farhadnava@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان ایران در دوره پهلوی دوم و تأثیرپذیری آن از مؤلفه‌های مختلف می‌پردازد. فرضیه اصلی مقاله این است که فرهنگ سیاسی نخبگان ایران به عنوان یکی از دو بعد مهم فرهنگ سیاسی (بعد دیگر آن فرهنگ سیاسی توده‌ای است) دارای ویژگی‌هایی همچون بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار است. این فرهنگ از دید این پژوهش تحت تأثیر شاخص‌هایی همچون عوامل ادارکی، مدیریتی و اجتماعی است. روش گردآوری این مقاله تاریخی است بدین ترتیب که با ملاحظه ویژگی‌های نخبگان سیاسی و ساختار جامعه عوامل مختلف تأثیرگذار بر جهت‌گیری نخبگان سیاسی استخراج شده است. در عین حال رویکرد فعال‌گرایانه است و صرفاً به بیان و توصیف فرهنگ سیاسی اکتفا نکرده بلکه نگارندگان به تحلیل این امر پرداخته‌اند. روش جمع‌آوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای بوده است.

کلیدواژه: فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی نخبگان، پهلوی دوم، عوامل ادراکی، مؤلفه‌های مدیریتی، عوامل اجتماعی.

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۸/۳ تاریخ تأیید ۱۳۹۵/۱۰/۲۰

این مقاله برگرفته از رساله دکتری آقای فرهاد نوائی است.

مقدمه

فرهنگ سیاسی به عنوان «منظومه‌های الگویافته یا مراتب دار از نمادهایی که موضوع سمت‌گیری کنش‌ها هستند و مؤلفه‌های درونی شده شخصیت یکایک کنشگران و الگوهای نهادینه نظام‌های اجتماعی» (بدیع، ۱۳۷۶: ۴۶) دارای دو نوع نخبگی و توده‌ای است. در این پژوهش منظور از نخبگان سیاسی افرادی هستند که رسماً تحت نظارت شخص شاه، کارگزار نظام سیاسی بوده‌اند و با در اختیار داشتن چنین قدرتی، پتانسیل تأثیرگذاری اساسی بر زندگی کسانی که صاحب قدرت نیستند، را داشته‌اند (دلاور، ۱۳۸۷: ۱۱۲). فرهنگ سیاسی در دوره پهلوی دوم به‌رغم وجود ساختارهای مشارکت سیاسی به دلیل ضعف فرهنگ سیاسی رشد چندانی نداشت. با پیروزی انقلاب اسلامی بسترها و ساختارهای مناسبی برای دستیابی به فرهنگ سیاسی مشارکتی فراهم گردید (جعفرپور، خواجه سروی، ۱۳۹۱: ۳). در این میان فرهنگ سیاسی نخبگان حکومتی متمایز از فرهنگ سیاسی شهروندان یا گروه‌های عمومی است. این امر بیانگر آن است که جلوه‌هایی از عقلانیت و غریزه تجمیع قدرت و تداوم خواهی در فرهنگ سیاسی نخبگان حکومتی وجود دارد، در حالی که غرایزی که منجر به کنش اجتماعی و سیاسی توده‌ها می‌شود، عمدتاً مبتنی بر قالب‌های هیجانی و عاطفی است. اما در ایران شرایط کاملاً متفاوتی وجود دارد. فرهنگ سیاسی نخبگان شباهت بسیار زیادی به فرهنگ سیاسی گروه‌های عمومی شهروندی داشته و در نتیجه می‌توان شاهد نشانه‌هایی از توده‌گرایی و کنش‌های عاطفی-هیجانی از سوی تمامی، مجموعه‌های حکومتی و اجتماعی بود. این امر بیانگر جلوه‌هایی از فرهنگ سیاسی توده‌ای در نزد نخبگان است. در کشورهای غربی، فرهنگ سیاسی نخبگان شامل ایستارها و الگوهای رفتاری گروه‌هایی است که در درون نظام سیاسی و از طریق تناوب قدرت به انجام نقش‌های متنوعی مبادرت می‌ورزند. به این ترتیب، فرهنگ سیاسی نخبگان، طیف گسترده‌ای از گروه‌ها را دربرمی‌گیرد که هدایت امور عمومی کشور را عهده‌دار می‌باشند. از سوی دیگر، نخبگان سیاسی می‌توانند در تغییر و سازماندهی فرهنگ سیاسی شهروندان، تأثیرات ویژه‌ای بر جای گذارند. در حالی که فرهنگ سیاسی ایران شاخص‌های کاملاً متفاوتی را نشان می‌دهد. در ایران گروه‌های شهروندی و توده‌های مردم عامل کنترل رفتار نخبگان سیاسی تلقی می‌شوند. براین اساس و با در نظر گرفتن این ملاحظات، این مقاله به بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان ایران در دوره پهلوی دوم و نقش مؤلفه‌های مختلف در شکل‌گیری آن می‌پردازد.

۲- چارچوب نظری: مفاهیم اصلی نخبگان سیاسی و فرهنگ سیاسی

از آنجایی که این مقاله به بررسی تأثیر مؤلفه‌های مختلف بر فرهنگ سیاسی نخبگان پهلوی دوم می‌پردازد بحث از دو مفهوم فرهنگ سیاسی و نخبه سیاسی ضرورت دارد.

۲-۱ فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی زیرمجموعه فرهنگ محسوب می‌شود و به توصیف این موضوع می‌پردازد که مردم چگونه دولت و مقامات دولتی را می‌بینند و ادراک می‌کنند. فرهنگ سیاسی به عنوان طیفی از باورها و ارزش‌های مردم به عنوان شاخص تعیین کننده در اداره مردم در یک جامعه ملاحظه می‌شود (Londman&Robinson,2009:300).

این مفهوم، خود، ریشه‌های عمیقی دارد و پیشینه آن به فلاسفه یونان قدیم برمی‌گردد. از آن زمان این اصطلاح برای تحلیل تغییرات در رژیم‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گرفت. معهذا فرهنگ مفهومی است که بر مبنای «پیش فهم شهودی» ساخته شده است و از این رو اصطلاحی جامع است که می‌تواند بر هر چیزی اطلاق گردد (Honneth et al,1992). آلموند و وربا فرهنگ سیاسی را اینگونه تعریف کرده اند: فرهنگ سیاسی، مجموعه نگرش‌ها، باورها و احساساتی است که به فرایند سیاسی نظم و معنا می‌دهد و انگاره‌ها و قواعد بنیادینی را که بر رفتار در نظام سیاسی ناظر است، پدید می‌آورد. فرهنگ سیاسی همچنین شامل ایده آل‌های سیاسی و هنجارهای عمل اجتماع سیاسی نیز هست (Almond et al,2000:50). بنابراین فرهنگ سیاسی در شکل کلی اش بیانگر ابعاد روان شناسانه و ذهنی سیاست است. این تعریف می‌تواند سه سطح را دربرگیرد:

۲-۱-۱ سیستم سیاسی

سطح سیستمی فرهنگ سیاسی بر این امر دلالت دارد که افراد، ویژگی‌های سیستمیک دولت را که شامل هویت ملی و مشروعیت است چگونه می‌بینند. مشروعیت یک دولت از احساس عمومی نسبت به خود سیستم سیاسی نشات می‌گیرد-البته اگر سیستم مشروع باشد- افراد مشتاق پذیرش و اطاعت از حکومت هستند ولی اگر مشروعیت از ترس و اجبار ناشی شود مشروعیت پائین می‌آید. مشروعیت می‌تواند از منابع مختلفی همچون سنت، ایدئولوژی، مشارکت شهروندی یا سیاست‌ها و اقدامات خاص نشات گیرد. و این بنیان‌ها نوع رابطه‌ای را تعریف می‌کند که حکومت با مردم دارد. اگر این پایه‌ها مورد حمله قرار

گیرند مشروعیت پائین آمده و عدم توافق سیاسی بوجود می‌آید که می‌تواند خشونت را در پی داشته باشد (Almond et al, 2000:51).

۲-۱-۲ فرایندهای سیاستگذاری

سطح فرایندی فرهنگ سیاسی به انتظارات افراد از حکومت برحسب فرایندهای سیاسی می‌پردازد. آنها از چشم‌بند مشارکت سیاسی و اعتماد دیده می‌شوند (Almond, 2000: 52).

از این نظر با در نظر گرفتن مشارکت سیاسی، مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف. فرهنگ سیاسی محدود؛ مردم از قانون و مقامات دولتی اطاعت می‌کنند ولی بخش فعال زندگی سیاسی کشور را تشکیل نمی‌دهند حتی اگر ترجیحات خاص خود را داشته باشند در انتخابات‌ها خواسته‌های خود را متجلی نمی‌کنند. مردم نسبت به نظام سیاسی و تصمیم‌گیری‌های آن بی‌تفاوت بوده و فاقد مشارکت فعالانه و حتی منفعلانه هستند و علاقه‌ای به سیاست ندارند و خود را شهروند نمی‌دانند.

ب) فرهنگ سیاسی انقیادی (تبعی)؛ آن را فرهنگ سیاسی سنتی نیز می‌توان نامید. این نوع فرهنگ سیاسی، خاص نظام‌های سیاسی سنتی از نوع پدرسالارانه، الیگارشیک، سلطنتی و دیوانسالاری متمرکز است. این نظام‌ها با درجه‌ای از تنوع ساختاری همراه هستند و نوع فرهنگ حاکم بر آنها اطاعتی و انقیادی است. در این نوع از فرهنگ سیاسی، آگاهی و شناخت مردم نسبت به نظام سیاسی تا اندازه‌ای حاصل شده است. نوع مشارکت مردم، منفعلانه است و کانال‌های مستقل مشارکت وجود ندارند.

ج) فرهنگ سیاسی دموکراتیک یا مشارکتی که مربوط به نظام‌های سیاسی دموکراتیک است؛ در این نوع فرهنگ، افراد تلقی «شهروندی» از خود دارند، شناخت آنها از نظام سیاسی نسبتاً زیاد است و از مشارکت فعالانه و ارادی در امور سیاسی برخوردارند. در این الگو، شهروندان در سطح فرایند، بر سیاستگذاری و تصمیم‌گیری مسئولان تأثیر می‌گذارند و انگاره‌های مدنی از قبیل آزادی، مشارکت، حقوق و آزادی‌های اساسی و مسئولیت‌پذیری مبنای رفتارهای مشارکتی شهروندان واقع می‌شوند (Almond, 2000:52).

۲-۱-۳ نتایج و پیامدهای سیاسی

سطح سوم از فرهنگ سیاسی به انتظارات مردم از دولت بر مبنای نتایج سیاستی آن در جامعه و اقتصاد مربوط می‌شود. که از طریق آنچه «حکومت خوب» خوانده می‌شود نگاه

می‌شود. تفاوت عمیق میان فرهنگ‌های سیاسی مختلف در تقاضاهای خاص و ترجیحات و اولویت‌های شهروندان از این حیث برمی‌گردد (Almond, 2000: 52).

۲-۲ نخبه سیاسی کیست؟

نخبه اصطلاحی است که در زندگی روزمره و ادبیات آکادمیک به گسترده‌گی و بدون ملاحظه ابهاماتی که در معنای آن وجود دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد (Marcus, 1983: 7). زمانی که این ابهام و گنگی به مباحث سیستم‌های سیاسی وارد می‌شود این سردرگمی بیش از پیش خود را نشان می‌دهد. تئوری نخبگان سیاسی نظریه‌ای است که چگونگی حادث شدن روابط قدرت در یک جامعه را توصیف می‌کند و فرض می‌گیرد که اقلیت کوچکی از افراد دارای سطحی از نفوذ بر جمع کثیری از مردم در جامعه هستند (Leicht, 2009: 161).

طبقه‌ای از این افراد که دارای قدرت سیاسی مستقیم یا قدرت تأثیرگذاری هستند نخبه سیاسی نامیده می‌شوند. بنابراین مرزهای روشن در خصوص اینکه چه کسانی نخبه سیاسی محسوب می‌شوند و اینکه شاخص «نخبگی» چگونه تعریف می‌شود پرسش آشکاری در تئوری دانش سیاسی محسوب می‌شود. تئوری‌های کلاسیک نخبگان را می‌توان در آثار و کارهای پاره تو، میخلز و موسکا پیدا کرد.

۱-۲-۲ پاره تو

پاره تو اعتقاد دارد که تعدادی از نخبگان در مقایسه با سایر مردم دارای درجه بالاتری از دانش، دارایی یا دیگر کیفیت‌هایی است که می‌توانند ارزش اجتماعی محسوب شوند (pareto, 1991: 10).

نخبگان برای پاره تو طبقه خاصی را تشکیل می‌دهند و سایر افراد در قشر پایین‌تری قرار می‌گیرند. قشر نخبگان نیز خود به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند: نخبگان حکومتی که حائز نقش مهمی در حکومت هستند، نخبگان غیردولتی که مابقی طبقه نخبگان را تشکیل می‌دهند و نخبگان سیاسی که قدرت سیاسی را اجرا می‌کنند (Pareto, 1991: 36).

پاره تو اعتقاد دارد که با استثنای، مردم توسط نخبگان اداره می‌شوند، و در سراسر تاریخ جایگزینی مداوم نخبگان خاص با دیگر نخبگان، الیت‌های جدید ظهور می‌کنند و قدیمی‌ها ساقط می‌شوند و این فرایند «قانون چرخه نخبگی» پاره تو نامیده می‌شود. این فرایند ظهور و سقوط همزمان اتفاق می‌افتد و دو نشانه برای سقوط نخبگان قدیمی ظاهر می‌شود: نخبگان حاکم برای دفاع از موقعیت خود ضعیف و ناتوان می‌شوند و یا حرص و

طمع آنها زیاد شده، در حالیکه نخبگان جدید فعال تر و دلسوزترند (Pareto, 1991: 59-60). برای پاره تو میان چرخه کلی نخبگان و چرخه نخبگان در طبقه حاکم تفاوتی وجود دارد. در حالیکه نوع اول همواره در حالت گذار و تغییر قرار دارد زمان زیاد و یا تحول اساسی همچون انقلاب را نیاز دارد تا کاملاً آن را تغییر دهد. نوع دوم یک فرایند پایدار تجدید اعضای این طبقه است که محرک تغییر در نوع اول است. به واسطه این چرخه شکاف‌های زیادی باز می‌شود که منجر به عضوگیری از طبقات پائین تر می‌شود. اگر این فرایند عضوگیری به طور مناسبی کنترل نشود نخبگان حاکم ممکن است فاسد شده و این امر تهدیدی برای نخبگان حاکم محسوب می‌شود. پاره تو پیشتر نخبگان را به دو دسته روبهان که همکاری و دیپلماسی را ترجیح می‌دهند در مقابل شیران که تمایل دارند از طریق زور حکومت کنند تقسیم کرده بود. هر دو در هر حکومتی بدون ملاحظه شکل آن وجود دارند زیرا قدرتمندان تمایل طبیعی به حفظ خود رد قدرت دارند و از آن برای مقاصد شخصی سوء استفاده می‌کنند (Pareto, 1991: 76-81).

۲-۲-۲ موسکا

موسکا اعتقاد دارد دو طبقه وجود دارد: طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که بر آن حکومت می‌شود. طبقه حاکم نیازمند حمایت مردم تحت حکومت هستند تا بطور مؤثری به اداره حکومت پردازد. برای موسکا همواره یک رهبر در میان طبقه حاکم وجود دارد که لزوماً کسی نیست که جایگاه خاص سیاسی را اشغال کرده باشد و حتی ممکن است تمایلی برای شناخته شدن توسط پیروانش نداشته باشد (Mosca, 1936: 50).

همچنین طبقه حاکم جهت کسب حمایت نیازمند ملاحظه احساسات و تفکرات مردم درباره خودشان هستند زیرا در غیاب آن قادر به حکومت نیستند. بمنظور کسب حمایت‌های مورد نیاز، نخبگان می‌بایست تئوری توجیه وجودی شان را بوجود بیاورند زیرا صرف دوافکتو بودن کافی نیست. برخی پایه‌های حقوقی و اخلاقی ضروری است. این ستون‌ها فرمول سیاسی را شکل می‌دهد که برای هر جامعه‌ای منحصر به فرد است زیرا مبتنی بر دیدگاهها و احساسات گروه‌های ساکن است (Mosca, 1936: 51-62).

۲-۲-۳ میخلز

میخلز کار سازمان‌ها را تحت عنوان «قانون آهنین الیگارشیک» تئوریزه کرد. جایی که هر سازمانی برای جستجوی اهداف مطلق و استبدادی برنامه ریزی شده است و این سازمان طبقه حاکم را ایجاد می‌کند. بدون ملاحظه تمایزات ایدئولوژیکی تمامی سازمان‌ها

گرایش‌های الیگارشیک دارند و فاکتورهای زیر به عنوان مهم‌ترین شاخص‌های چنین گرایش‌های محسوب می‌شوند: خود سازمان، افراد انسانی و پدیده رهبری (Michels, 1968:342-345).

رهبری می‌تواند به عنوان «شر ضرور» محسوب شود: اگرچه رهبری سازگار با دموکراسی نیست هنوز پدیده لازم برای هر جامعه‌ای است. همچنین رهبران دارای ویژگی‌های شخصی هستند که آنها را موفق می‌کند- نیروی اراده، دانش، قدرت، خودبستگی یا استغنا. آنها اولین نمایندگان اجرایی خواست جمعی هستند؛ معه‌ها به محض اینکه آنها صلاحیت مورد نیاز را دریافت کنند خود را از زیر سلطه رها کرده و از قدرت برای سوء استفاده از موقعیت شان بهره می‌برند. هر سازمان و برنامه الیگارشیک به لحاظ تاکتیکی و تکنیکی نیازمند افرادی در جایگاه رهبری هستند. بطور مشابهی دولت نیز سازمانی است که نیازمند بوروکراسی و بنابراین الیگارشی عظیم است (Michels, 1968:202). بنابراین تغییرات در سطح رهبری این الیگارشی را منحل نمی‌کند بلکه با نوع کوچکتر جایگزین می‌کند. به واسطه قانون آهنین الیگارشیک و ضرورت رهبری و سوء استفاده بعدی از رهبری که توسط سازمان الیگارشیک اجازه داده می‌شود تقاضاهای بسیار مهم نیازمند راه حل استبدادی است و بنابراین دموکراسی ناب غیرممکن است (Michels, 1968:364).

۳-۲ رابطه میان فرهنگ سیاسی و نخبه سیاسی

فرهنگ سیاسی در دهه‌ها و قرن‌های متمادی شکل گرفت اما هنوز هم در معرض تغییرات سریع قرار دارد. فرهنگ سیاسی سه مرحله دارد که به تعریف اینکه "چه کسانی کنش‌ها و اقدامات را می‌بینند و اولویت‌ها و سیاست‌های حکومت‌ها در جامعه مشخص می‌پردازد. این فرهنگ سیاسی بنابراین از نسلی به نسلی دیگر از طریق ابزارهای مستقیم و غیرمستقیم جامعه پذیری انتقال می‌یابد. این فرهنگ سیاسی همچنین می‌تواند مبتنی بر رضایت یا مناقشه آمیز باشد (Almond et al, 2000: 52-60).

فرض تئوری نخبگان این است که اقلیت مسلطی بر اکثریت مردم حکومت می‌کنند و اکثر نظریه‌ها بر این امر توافق دارند که جامعه نیازمند رهبری است و رهبران دارای ویژگی‌های خاص و مشخصی هستند که به آنها اجازه رهبری می‌دهد. همزمان هر رهبری نیازمند مشروعیت برای حفظ موقعیت خود در جایگاه رهبری است. به علاوه رهبر نباید در سوء استفاده از قدرت حریص باشد زیرا از دست دادن مشروعیت باعث تضعیف موقعیتش

می‌شود. مفهوم لیچپارت (lijphart) از تسهیم قدرت یا دموکراسی توافقی فرض می‌گیرد که تقسیم قدرت در جوامع دموکراتیک در تضاد با دموکراسی اکثریتی است (Lijphart, 2012: 31).

مطابق دیدگاه لیچپارت در کشورهای نامتجانس، حکومت اکثریت نه تنها در مقابل دموکراسی است بلکه بسیار مخاطره آمیز است زیرا اقلیت‌ها از فرایندهای سیاسی محروم هستند و خود را حاشیه‌ای می‌دانند که این امر آنها را به سمت تقابل می‌راند (Lijphart, 2012: 32).

۳- ویژگی‌های عمومی نخبگان سیاسی ایران در دوره پهلوی دوم

«ماروین زونیس» فرهنگ سیاسی ایران را در چارچوب خصلت‌های عمومی نخبگان مورد بررسی قرار داده و به این جمع‌بندی می‌رسد که خصوصیات نخبگان سیاسی به گروه‌های اجتماعی مختلف منتقل می‌شود. در این رابطه، وی فرهنگ سیاسی نخبگان ایران را در دوره پهلوی دوم، در چهار ویژگی خلاصه کرده است: بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار، به نظر وی این نگرش‌ها اساس رفتارهای سیاسی در ایران بوده‌اند (بشیریه، ۱۳۷۸: ۳۳).

علاوه بر «زونیس» نظریه پردازان دیگری نظیر «گاستیل»، بررسی‌هایی را در مورد رابطه فرهنگ سیاسی، اقشار اجتماعی، فرایندهای رقابتی و همچنین شاخص‌های عمومی نخبگان سیاسی ایران ارائه داده‌اند. «گاستیل» بر این اعتقاد است که ایرانیان از قالب‌های تحلیلی «توماس هابز» الهام گرفته‌اند. در این ارتباط، نخبگان ایرانی بر این اعتقادند که گروه‌های اجتماعی دارای طبع و روحیه شرارتی می‌باشند. آنان نظم سیاسی را مخدوش کرده، جامعه‌پذیری را در تلاطم قرار داده، ثبات سیاسی و اجتماعی را فروریخته و نهایتاً این که موجودیت خود را در دگرگونی و تغییر جست‌وجو می‌کنند. به همین دلیل است که نخبگان سیاسی ایران نسبت به محیط اطراف و سایر نخبگان رقیب اعتماد ندارند (زونیس، ۱۳۷۰: ۵۲). بدبینی را باید به عنوان نشانه اصلی مدیران اجرایی و رهبران سیاسی ایران دانست. به همین دلیل است که حکومت نسبت به جامعه و گروه‌های اجتماعی بی‌اعتماد می‌باشد و جامعه نیز بی‌اعتمادی خود را نسبت به دولت ابراز می‌دارد. به این ترتیب، فضای اجتماعی ایران بیش از آن که مبتنی بر تفاهم و همکاری باشد، جلوه‌هایی از تعارض، تضاد و جدال سیاسی را به منصفه ظهور می‌رساند. در این شرایط هیچ‌گاه تعادل پایدار ایجاد نمی‌شود، زیرا

نخبگان سیاسی نسبت به رقیبان خود کاملاً بیمناک و نگرانند و به جای اداره امور عمومی حکومت، درصدد کنترل نخبگان رقیب بر می آیند (مصلی نژاد، ۱۳۸۹: ۱۵۳).

«گاستیل» با مطالعه نقش نخبگان در فرهنگ سیاسی به این جمع بندی می رسد که در ایران، حکومت، دشمن مردم می باشد. مردم نیز جلوه هایی از خصومت و ستیز را نسبت به ساختار حکومت و رهبران سیاسی آن ابراز می کنند. بدینی سیاسی که در ذهنیت ایرانیان وجود دارد، منجر به جدال پایان ناپذیر آنان می شود (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۵۹). نگرش «زونیس» در مقایسه با نگاه «گاستیل» از جامعیت بیشتری برخوردار است. وی بر این اعتقاد است که: مفهوم نخبگان سیاسی، به طوری که در این اثر به کار رفته یک مفهوم تجربی - رفتاری است و هیچ کوششی براساس اولویت بندی صورت نگرفته است که هدف آن یکی دانستن نخبگان سیاسی با متصدیان پست های رسمی در حکومت ایران در ساختار اجتماعی باشد و یا آن که مجموعه های فراگیرتری را در حوزه حکومتی شامل شود (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۵).

چاپلوسی و تملق نیز از دیگر ویژگی های فرهنگ سیاسی نخبگان ایران است. در دوره پهلوی دوم، بین مدت زمان در دست داشتن قدرت یک شخص و تملق و چاپلوسی وی یا به عبارت دقیق تر تسلیم جویی وی رابطه مستقیمی وجود دارد. رواج فرهنگ سیاسی تملق، چاپلوسی، دروغ و چند شخصیتی در میان نخبگان سیاسی حاکم منجر به بدینی، اغراق گویی، ضدیت با نهاد دولت و بی اعتمادی گسترده بوده است (سریع القلم، ۱۳۸۶: ۴۹). نفس تملق و نفاق خود زمینه ساز بروز رفتار استبدادی در رهبران است و پیامدهای مخرب آن به وضوح در سطح نظام سیاسی خود را نشان می دهد (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۶۲).

هویدا از اولین روز تصدی نخست وزیری روش اطاعت محض را در پیش گرفت. او در اظهاراتش از شاه به عنوان «پدر تاجدار»، «ناجی ملت»، «مبتکر انقلاب سفید» و «آریاب» و از سوی دیگر، از خود همیشه به عنوان «چاکر» یاد می کرد. هویدا ضعف شاه را در مقابل تملق کاملاً دریافته بود، لذا در جواب خبرنگاری که از شاه به عنوان شخص اول مملکت نام برد. گفت: «مگر ما شخص دومی هم در این مملکت داریم که شاه از شاهنشاه به عنوان شخص اول نام می برید؟ همه ما مطیع و فرمانبردار اعلیحضرت هستیم و شخص دومی در این مملکت وجود ندارد» و یا در جایی دیگر می گوید: «ما با استفاده از رهنمودهای شاهنشاه آریا مهر، به زودی از کشورهای اروپای غربی جلو خواهیم زد...» چنین گفتارها و رفتارهای متملقانه ای بر توهم شاه و به این باور دامن می زد که او تنها شخصی است که سجایای ریاست را دارد و لایق و عقل کل است (دلاور، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

بروز چنین رفتارهایی طوری امر را بر شاه مشتبه ساخت که او باور کرده بود خردمندترین رئیس سیاسی نیمه دوم قرن بیستم است و تلقیات وی در تمامی امور تلقی نهایی به شمار می‌رود و کمترین نیازی به رجوع به خرد جمعی و دعوت دیگران به مشارکت در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها وجود ندارد. لذا اقتدارگرایی روزافزون شاه باعث گردید نهادهای قانونی مشارکت سیاسی تضعیف شود و راه‌های غیرشفاف و غیردسترس همگان از طریق رانت‌های مادی و معنوی جایگزین آن گردد. قدرت شاه به موجب افزایش درآمدهای ارزی نفتی باعث استقلال بیش از پیش آن از طبقات اجتماعی و به طور کلی جامعه گردید. به همین جهت سازمان‌ها و ابزارهای مشارکت سیاسی در دوره پهلوی دوم نشان می‌دهد که چنین نهادهایی از کمترین استقلال و بالطبع کارآیی لازم جهت گسترش مشارکت سیاسی و تبدیل خواسته‌های مردم به خط مشی و سیاست برخوردار نبوده‌اند. ویژگی‌های سیاسی در دوره محمدرضا شاه نظامی را به وجود آورد که دو بازیگر اصلی داشت: شاه و نخبگان سیاسی. از یک طرف تصمیمات شاه به عنوان یک بازیگر سیاسی مقتدر به طور مستقیم نخبگان سیاسی را تحت تأثیر خواسته‌ها و منافع خود قرار می‌داد، از طرف دیگر، رفتار نخبگان سیاسی تأثیر مهمی بر روی شاه می‌گذاشت. نظام تصمیم‌گیری به گونه‌ای بود که به موجب آن شاه و نخبگان سیاسی هر یک تصمیم عمده‌ای را اتخاذ می‌کردند و در تعامل با یکدیگر و توأماً سیاست‌های ایران را به وجود می‌آورد. ویلیام شوکراس می‌نویسد: در دهه ۱۳۵۰ «دیگر هیچ کس که دارای افکار مستقل باشد اطراف شاه دیده نمی‌شد. عده‌ای درباری چاپلوس او را احاطه کرده بودند.» (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۳۹۰).

در واقع، مغایرت فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی حاکم با بسط و گسترش ساز و کارهای مشارکت قانونی و همزمان با آن افزایش اقتدارگرایی شاه، به تدریج به مسدود شدن مجراهای مشروع مشارکت و سرکوب گروه‌های اجتماعی مختلف منجر شد. در چنین شرایطی که نخبگان غیررسمی از طریق نهادهای مشارکت قانونی و به شکل مسالمت‌آمیز نمی‌توانستند به گروه نخبه حاکم نفوذ کنند به روش‌های خشونت‌آمیز روی آوردند. تعارض و تقابل بین این دو گروه نخبه در نهایت به عزل خشونت‌آمیز نخبگان رژیم پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ انجامید. ویژگی‌هایی که در مورد نخبگان سیاسی ایران ارائه شد به راحتی با نگرش، تمایلات و الگوهای رفتاری گروه‌های اجتماعی پیوند می‌یابد. به عبارت دیگر گروه‌های اجتماعی بر مبنای نقش تعیین‌کننده نخبگان سیاسی تحلیل می‌شوند این امر بیانگر آن است که در ایران،

فرهنگ سیاسی مشارکتی وجود نداشته و می‌توان در آن جلوه‌هایی از فرهنگ سیاسی محدود و تبعی را مشاهده نمود.

براساس نگرش فوق، نخبگان سیاسی به مثابه اعضاء جامعه ایران تعریف شده‌اند و نمی‌توان هیچ‌گونه تمایزی بین آنان و گروه‌های اجتماعی قائل شد. به عبارت دیگر وقتی که فرهنگ سیاسی تبعی وجود داشته باشد، در آن شرایط گروه‌های اجتماعی از همان الگویی بهره می‌گیرند که نخبگان حکومتی از آن استفاده نموده‌اند. مطابق با دیدگاه‌های «لوسین پای» و «سیدنی وربا» در فرهنگ سیاسی تبعی، گروه‌های اجتماعی تلاش می‌کنند تا رضایت نخبگان حکومتی را به دست آورده و به حریم خصوصی آنان نزدیک شوند که در این شرایط فرصت‌طلبی و چاپلوسی گسترش می‌یابد. از سوی دیگر چنین شهروندانی در هر زمانی که فرصت مناسبی پیدا نمایند، به مقابله و جدال با رهبران سیاسی و ساختار قدرت مبادرت می‌ورزند (قوام، ۱۳۸۴: ۱۴۲).

۴- تحول در جهت‌گیری و گرایش نخبگان سیاسی

هرگونه تغییر و دگرگون‌سازی رفتار، براساس جلوه‌هایی از متغیرهای زمانی مفهوم پیدا می‌کند. به این ترتیب با تغییر نخبگان سیاسی، رفتار اجتماعی نیز با دگرگونی روبه‌رو می‌شود. اما به دلیل بنیان‌های قوی و مؤثر اقتدارگرایی سیاسی در ایران، چنین تغییراتی در دوره‌های مختلف حکومتی بسیار ناچیز است. در این ارتباط می‌توان از پایداری نسبی فرهنگ‌های سیاسی در ایران صحبت نمود. تغییر در این حوزه را می‌توان صرفاً در شرایطی پیگیری نمود که قواعد بازی، فرایندهای سیاسی و در نهایت ساختار سیاسی دگرگون شود (میلانی، ۱۳۸۱). منظور از دگرگونی ساختار سیاسی را باید ایجاد نهادهای دموکراتیک برای تبدیل ساختار اقتدارگرا به ساختار مشارکتی دانست. طبعاً در این شرایط، فرهنگ سیاسی نیز از وضعیت «فرهنگ تبعی» به شرایط «فرهنگ مشارکتی» تغییر حالت خواهد یافت.

با توجه به رویکرد تمامی افرادی که فرهنگ سیاسی ایران را براساس ساختار سیاسی و الگوی کنش نخبگان مورد بررسی قرار داده‌اند، ایجاد فرایندهای سیاسی مشارکتی و همچنین فرهنگ سیاسی دموکراتیک در کوتاه‌مدت کار دشوار و پیچیده‌ای است. در این شرایط نظام سیاسی نیازمند دگرگونی‌های بنیادین و زیرساختی می‌باشد. هرگونه دگرگونی در نخبگان سیاسی بدون توجه به خرده‌فرهنگ‌های سیاسی نهادینه شده در جامعه، تغییرات

محدودی را ایجاد می‌کند، زیرا جامعه‌ای که با محدودیت‌های ساختاری روبه‌رو است، هرگونه انعطاف‌پذیری را به مثابه عقب‌نشینی و ضعف سیاسی تلقی می‌نماید. در این شرایط فرایندهای ساختارشکنی ایجاد می‌شود و طبعاً این امر نیز با روح حکومت‌داری همگونی ندارد (رضایی، ۱۳۹۰).

نکته دیگری که در ارتباط با نخبگان سیاسی و نقش آنان در فرهنگ و رفتار سیاسی کشورها وجود دارد، باید در معادله قدرت سیاسی پایا و متعادل مورد توجه قرار داد. این معادله بیانگر آن است که علاوه بر بازیگران رسمی، گروه‌های دیگری نیز در فعالیت نخبگان حاکم دارای نقش می‌باشند. گروه‌های پشت پرده سیاست و مجموعه‌هایی که نقش حاشیه‌ای دارا هستند در اعمال قدرت و تأثیرگذاری بر فرهنگ سیاسی کشورها نقشی تعیین‌کننده دارند. آنان می‌توانند از طریق نیروهای اجرایی، از اهداف و برنامه‌های استراتژیک خود دفاع نموده و زمینه‌های تحقق آن را فراهم آورند. در این روند، فرهنگ نهفته و بازیگران غیررسمی می‌توانند اراده خود را بر فضای سیاسی جامعه تحمیل نمایند (بشیری، ۱۳۸۷: ۵۹).

در ایران چنین گروه‌هایی از نقش ویژه‌ای برخوردارند. در مقاطع تاریخی مختلف گروه‌های نظامی، امنیتی و سهامداران اقتصادی از نقش حاشیه‌ای تأثیرگذار برخوردار بوده و توانسته‌اند اراده خود را بر مقامات اجرایی و رهبران سیاسی کشور تحمیل نمایند.

۱-۴ تأثیر عوامل شخصیتی در جهت‌گیری نخبگان سیاسی

نخبگان سیاسی پهلوی دوم در ساختار استبدادی ناشی از سلطه شاه، دارای شخصیت خاصی بودند. زونیس نخبگان سیاسی تأثیرگذار بر فرهنگ سیاسی و تصمیم‌گیری‌های اجرایی را عمدتاً در ارتباط با پست‌های سازمانی و جایگاه اجرایی آنان تعیین می‌کند. در حالی که نیروهای فراساختاری از جایگاه، نقش و قدرت تعیین‌کننده‌تری در مقایسه با نیروها و نخبگان ساختاری برخوردارند. «زونیس» توانست لیستی سه هزار نفری (زونیس، ۱۳۸۷) تهیه کند که از جایگاه و قابلیت رسمی بیشتری در مقایسه با سایر مدیران برخوردار بودند. طبعاً هیچ‌یک از این افراد نمی‌توانستند در شرایط بحرانی ایفای نقش نمایند. به عبارت دیگر «نخبگان عام» منظور از نخبگان عام، نخبگان فکری، فرهنگی، علمی و اقتصادی است و «نخبگان خاص» همان نخبگان سیاسی یا ابزاری، بوروکراتیک یا اداری، ارتباطی یا رسانه‌ای و قضایی یا حقوقی را در برمی‌گیرد (دهشیری، ۱۳۸۳: ۳۴). در

فرهنگ سیاسی ایران از کارآمدی و قابلیت محدودی در مقایسه با گروه دیگری از نخبگان برخوردارند که می‌توانند بر فضای عمومی جامعه تأثیرگذار باشند. «ماروین زونیس» تلاش نمود تا نخبگان سیاسی ایران را براساس ویژگی‌های شخصیتی و همچنین مسئولیتی که عهده‌دار هستند، تقسیم‌بندی نماید. منظور از ویژگی‌های شخصیتی را باید تبیین الگوی هویتی - کارکردی نخبگان سیاسی ایران دانست. «زونیس» بر این اعتقاد است که نخبگان سیاسی ایران را می‌توان بر مبنای میزان تأثیرگذاری و همچنین کارکردی که در ساختار سیاسی عهده‌دار می‌باشند، مورد شناسایی قرار داد (زونیس، ۱۳۷۰: ۴۲-۴۳).

تحلیل شخصیت نخبگان سیاسی ایران در تبیین رفتار سازمانی و مکانیسم کنش آنان از ویژگی خاصی برخوردار است. این امر ناشی از فرهنگ سیاسی و همچنین نوع کنش هزارلایه نخبگان سیاسی ایران است. به عبارت دیگر، در تبیین جامعه‌شناسی سیاسی ایران و همچنین فرهنگ سیاسی آن لازم است تا ویژگی‌های شخصیتی نخبگان سیاسی مورد توجه قرار گیرد. بر همین اساس، «زونیس» در کتاب شکست شاهانه تلاش نمود تا علل انقلاب ایران و سقوط حکومت پهلوی را در چارچوب تئوری «کنش میان‌فردی» و همچنین مؤلفه‌های شخصیتی نخبگان سیاسی وابسته به رژیم پهلوی دوم به ویژه محمدرضا شاه تحلیل و بررسی نماید (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۲۱).

«زونیس» بر این اعتقاد است که فرهنگ سیاسی ایرانیان مبتنی بر جلوه‌هایی از نامنی و بی‌اعتمادی در زندگی اجتماعی می‌باشد. چنین شاخص‌هایی در بین نخبگان سیاسی بیش از سایر شهروندان وجود دارد؛ زیرا توزیع قدرت برای آنان به مراتب گسترده‌تر از کارگزاران عادی و شهروندان می‌باشد. بنابراین هرگونه جابه‌جایی قدرت، موقعیت اجتماعی آنان را دگرگون می‌سازد. در این ارتباط، احساس بی‌اعتمادی در نخبگان بیش از سایر شهروندان ایرانی می‌باشد. وی از تعدادی نویسنده‌گان غربی نام می‌برد که جملگی به وجود نوعی احساس نامنی آشکار و فراگیر در عموم مردم ایران اشاره کرده‌اند. وی براساس نتایج به دست آمده از پرسش‌نامه جامعی که به گروهی از نخبگان ایرانی داده بود، نامنی و بی‌اعتمادی را جهت‌گیری بنیادین آنان قلمداد می‌کند.

«نیکو کیلسترا» در مقاله‌ای که در آن با رویکردی دیالکتیکی روابط اجتماعی در ایران را تحلیل می‌کند، به تلویح می‌گوید که غربی‌ها نامنی و بی‌اعتمادی را ویژگی بارز روابط اجتماعی ایران می‌دانند.

وجود بی‌اعتمادی و بلاتکلیفی در زندگی ایرانیان مبتنی بر مشاهده پدیده‌هایی متداول و منظم در تعامل ایرانیان است که می‌توان آن را یک اصل ارتباطی دانست؛ یعنی این که رابطه بین صورت پیام و محتوای آن را نمی‌توان برحسب مجموعه واحدی از معیارها و موازین تعبیر کرد (بی من، ۱۳۸۱: ۴۸-۵۱).

بی‌اعتمادی و پیچیدگی در فرهنگ سیاسی ایران، به ویژه بین نخبگان حکومتی را می‌توان امری عمومی و اجتناب‌ناپذیر دانست. در جامعه‌ای که نهادهای سیاسی به میزان مؤثری رشد پیدا نکرده‌اند تا روابط قدرت را سازماندهی نمایند، طبیعی است که جلوه‌هایی از فردگرایی وجود دارد که روابط قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از آنجا که قدرت، ماهیت دیالکتیکی داشته و بسیاری از نظریه پردازان، دیالکتیک قدرت را عامل اصلی تحول اجتماعی و جابه‌جایی در نخبگان سیاسی می‌دانند، رهیافت نخبه‌گرا از اهمیت و مطلوبیت بیشتری در مقایسه با سایر رهیافت‌ها برخوردار می‌باشد. در جوامعی همانند ایران، دیالکتیک قدرت منجر به زبان‌های شخصیتی، اعتباری، فرهنگی و فردی برای کارگزاران سیاسی می‌شود. به همین دلیل است که کارگزاران قدرت و نخبگان سیاسی تلاش گسترده‌ای را برای حفظ قدرت به انجام می‌رسانند. به هر میزان که نخبگان سیاسی از قابلیت بیشتری برای پنهان‌سازی اهداف استراتژیک خود برخوردار باشند، به موفقیت‌های بیشتری نایل می‌شوند. این امر بیانگر آن است که معادله سیاست در ایران غیرمستقیم و چندلایه می‌باشد.

۲-۴ تأثیر عوامل ادارکی در جهت‌گیری نخبگان سیاسی

نخبگان سیاسی باید بتوانند ذهنیت و ادارک شهروندان را کنترل نمایند. می‌توان گفت در جامعه ایران جلوه‌هایی از رفتار نامرئی و غیرمحسوس وجود دارد. به همین دلیل «لئونارد بایندر» فرهنگ سیاسی ایران را مبتنی بر جلوه‌هایی از «مقاومت خاموش» می‌داند که در چنین شرایطی، نخبگان سیاسی و گروه‌های اجتماعی برای خود حصارهای امنیتی به وجود می‌آورند. طبیعی است که بحران‌های اجتماعی در فضای مقاومت خاموش بر یکدیگر متراکم گردیده و صرفاً در شرایطی بحران‌های اجتماعی به جلوه‌هایی از بحران سیاسی و همچنین بحران ساختاری تبدیل می‌شوند که چندین نوع بحران اجتماعی بر یکدیگر انباشته شده و نشانه‌هایی از «خوشه بحران» را پدید می‌آورند (مصلی نژاد، ۱۳۸۹: ۱۷۰).

براساس رهیافت نخبه‌گرایی سیاسی، ارتباط خاصی میان سن و الگوی قدرت سیاسی وجود ندارد. برخی از نظریه‌پردازان اعتقاد دارند که با افزایش سن، قدرت سیاسی و اقتدار نخبگان ایرانی افزایش می‌یابد؛ اما موج‌های سیاسی ایران چنین قاعده‌ای را نفی می‌کند.

شواهد تاریخی نشان می‌دهند که نخبگان سیاسی در دوره‌های خاصی در وضعیت جابه‌جایی جمعی و عمومی قرار می‌گیرند (امینی، ۱۳۹۱: ۴۹-۴۳). این امر بیانگر جلوه‌هایی از ناپایداری سیاسی و ساختاری است. به هر میزان شرایط سنی ارتقاء یابد، به کارگیری الگوهای محافظه‌کارانه نیز افزایش خواهد یافت. در این شرایط می‌توان نشانه‌هایی را ملاحظه نمود که به موجب آن قدرت سیاسی با موج‌های اجتماعی روبه‌رو می‌گردد و به این ترتیب، میزان قدرت نخبگانی که از سن بوروکراتیک بیشتری برخوردارند، به گونه‌ی مشهودی کاهش می‌یابد.

چنین روندی در کشورهای غربی کاملاً متفاوت می‌باشد. یکی از ویژگی‌های نخبگان سیاسی غرب بهره‌گیری از تجربه بوروکراتیک دیگران است، در حالی که نخبگان سیاسی ایران به چنین تجربه‌ای اعتقاد ندارند و آن را عامل افول و کاهش قدرت سیاسی می‌دانند. علت این امر را باید در مؤلفه‌های روانی مورد شناسایی قرار داد. فرهنگ سیاسی ایران به گونه‌ای است که جسارت، یکی از عوامل اصلی ارتقاء قدرت محسوب می‌شود. زمانی که سن نخبگان سیاسی افزایش می‌یابد و یا سابقه فعالیت‌های بوروکراتیک آنان به میزان قابل توجهی بیشتر می‌شود، در این شرایط آنان الگوهای چندجانبه را فراروی خود قرار داده و در تصمیم‌گیری به عواقب چنین سیاستی توجه بیشتری می‌نمایند. طبیعی است که با توجه به مدل یادشده، نقش جسارت در کنش سیاسی نخبگانی که سابقه بیشتری دارند، کاهش می‌یابد. به این ترتیب در فواصل زمانی نامشخص، گروهی از نخبگان سیاسی که جسارت و عصبيت محدودتری پیدا می‌کنند، با گروه‌های جدید که سیاست‌های گذشته را مورد انتقاد قرار می‌دهند، جابه‌جا می‌شوند. در چنین شرایطی نمی‌توان بین سن و میزان قدرت سیاسی، رابطه‌ای مستقیم برقرار نمود. هرچند برخی مواقع، این امر وضعیت معکوس پیدا می‌کند.

۳-۴ نقش عوامل مدیریتی در رفتار نخبگان سیاسی

در مقاطع زمانی مختلف، بسیاری از مقامات اجرایی ایران را مدیران کم‌تجربه تشکیل می‌داده‌اند. این امر ارتباط چندانی با ساختار سیاسی ندارد. طبعاً به هر میزان که شکل‌بندی‌های سنتی جامعه ایران دچار دگرگونی شود، طبیعی است که امکان به قدرت رسیدن افرادی که دارای سنین کمتری می‌باشند، وجود دارد. این روند در دهه ۱۳۴۰، از فراوانی بیشتری برخوردار بود. به طور مثال، زمانی که اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه ایران شد، آخرین سال‌های دهه سوم زندگی خود را سپری می‌کرد. بسیاری از مقامات اجرایی ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز چنین وضعیتی داشتند.

کشورهای در حال توسعه برای دستیابی به توسعه‌یافتگی در حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی مجبورند در مرحله اول، نهادها، ارزش‌ها و هنجارهای سنتی را در یک روند مسالمت‌جویانه اصلاح نموده و یا اساساً از میان بردارند و برای مشارکت دادن هر چه بیشتر مردم در سرنوشت خویش، نهادهای جدیدی به وجود آورده و نیروهای اجتماعی فعال و پویا را به کار گیرند. این امر شدیداً متأثر از تلاش مسئولان و آگاهانه افراد و شخصیت‌هایی با ویژگی‌های فطری و اکتسابی ویژه است. بنابراین در جوامعی که از لحاظ اجتماعی و سیاسی در مرحله انتقالی قرار گرفته‌اند، اهمیت نخبگان سیاسی در برانگیختن اقدامات مؤثر و کنترل این اقدامات در راستای توسعه‌یافتگی سیاست داخلی و خارجی شدیداً افزایش می‌یابد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۲۰-۱۱۸).

چنین روندی نشانه‌هایی از ناپایداری، بی‌ثباتی و تغییرات اجتناب‌پذیر در عرصه‌های سیاسی ایران را به نمایش می‌گذارد. لازم به توضیح است که ممکن است قالب‌های شخصیتی نقش مؤثری در بقاء و دوام نخبگان سیاسی داشته باشند، اما به هر میزان که انعطاف‌پذیری افراد بیشتر باشد، طبیعی است که عمر سیاسی و اجرایی بیشتری خواهند داشت. اما این امر به مفهوم ظهور شرایط پایدار و باثبات برای نخبگان سیاسی نیست؛ زیرا زمانی که موج‌های قدرت تغییر یابند، گروه‌های اجتماعی موقعیت خود را از دست می‌دهند و در نتیجه امکان ورود به حلقه جدید، کار دشوار و مخاطره‌آمیزی خواهد بود. نخبگانی که تلاش نمایند خود را در هر شرایط سیاسی در گردونه قدرت حفظ کنند، عموماً با واکنش شدید جامعه و گروه‌های اجتماعی روبه‌رو می‌شوند. در هر دوران و شرایط زمانی خاصی صرفاً نخبگانی به قدرت می‌رسند که با روح زمانه هماهنگی و همخوانی بیشتری داشته باشند. اصرار بیش از حد برای حفظ موقعیت ساختاری نمی‌تواند مطلوبیت مؤثری را برای نخبگان سیاسی به وجود آورد که دوران عمومی قدرت آنان سپری شده است.

۴-۴ نقش عوامل اجتماعی در رفتار نخبگان سیاسی پهلوی دوم

یکی از دلایل افول قدرت نخبگان در جامعه ایران شکاف سیاسی بین نیروهای اجتماعی و نخبگان قدرت است. این امر بیانگر جلوه‌هایی از خودمداری نخبگان سیاسی ایران می‌باشد. فرهنگ سیاسی اقتدارگرا به ایجاد فاصله بین نخبگان و گروه‌های اجتماعی منجر می‌شود، به این ترتیب، پایگاه نهادی مستحکمی برای نخبگان سیاسی ایجاد نمی‌شود. ناپایداری قدرت سیاسی نخبگان را می‌توان در چگونگی به قدرت رسیدن آنان مورد

ارزیابی قرار داد. موج‌های سیاسی عامل ظهور گروه‌های جدید و همچنین افول مجموعه‌های سنتی نخبگان می‌شود. چنین موج‌هایی در زمان افول قدرت آنان نیز به وجود می‌آیند. از آنجا که مطالبات اجتماعی جامعه ایران، ماهیت تصاعدی داشته و به عبارت دیگر، جلوه‌هایی از انتظارات فزاینده در بین گروه‌های اجتماعی وجود دارد، در نتیجه نارضایتی آنان از نخبگان سیاسی جدید نیز افزایش می‌یابد. این روند را می‌توان براساس تئوری «تد رابرت گر» نیز توضیح داد. وی مفهوم محرومیت نسبی را ارائه داده و بر این اعتقاد است که: «محرومیت نسبی به عنوان تصور وجود تفاوت میان انتظارات ارزشی انسان‌ها و توانایی‌های ارزشی آنان تعریف می‌شود. انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی هستند که مردم خود را مستحق آن می‌دانند؛ در حالی که توانایی‌های ارزشی، کالاها و شرایطی هستند که فکر می‌کنند در صورت در اختیار داشتن ابزارهای اجتماعی می‌توانند آن را به دست آورده و حفظ کنند.» (رابرت گر، ۱۳۷۷: ۳۴).

این امر نشان می‌دهد که تضاد بین انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی شهروندان منجر به ظهور نارضایتی سیاسی در جامعه ایران شده است. اگر نارضایتی سیاسی محدود باشد، گروه‌های اجتماعی صرفاً نخبگان سیاسی را تغییر می‌دهند؛ در حالی که اگر نارضایتی سیاسی گسترده باشد، ساختار سیاسی دچار تغییر می‌شود. مدیریت استراتژیک در کنترل رفتار سیاسی نخبگان، زمینه‌ساز بروز نارضایتی محدود می‌گردد به عبارت دقیق کنترل رفتار نخبگان سیاسی از بروز بحران جدی در یک نظام سیاسی جلوگیری می‌کند؛ در این شرایط، موج‌های انتقادی جدیدی ایجاد می‌شود که بر اثر آن، نخبگان سیاسی گذشته، کارویژه خود را از دست می‌دهند و به این ترتیب نشانه‌هایی از پرخاشگری و سرخوردگی در جامعه به وجود می‌آید. این امر را می‌توان اصلی‌ترین دلیل بی‌اعتمادی جامعه نسبت به نخبگان سیاسی دانست. لازم به توضیح است که جابه‌جایی نخبگان زمانی انجام می‌شود که اولاً، گروه‌های اجتماعی، چنین فضایی را به وجود آورند؛ ثانیاً، سایر نخبگان سیاسی بر ضرورت مقابله با نخبگان سنتی تأکید داشته باشند. در شرایط تغییر نخبگان، نه تنها گروه‌های اجتماعی در فضای اعتراضی قرار می‌گیرند، بلکه نخبگان سیاسی نیز نسبت به چگونگی توزیع قدرت رضایت نداشته و به این ترتیب، زمینه جابه‌جایی، تغییر و افول نخبگان سیاسی سنتی فراهم می‌شود.

جابه‌جایی و تغییر نخبگان سیاسی را می‌توان یکی از نشانه‌های ناپایداری سیاسی و اجتماعی دانست. برخی دیگر نیز چنین فرایندی را ناشی از ناپایداری نهادهای اجتماعی می‌دانند. تا زمانی که زیرساخت‌های سیاسی باثباتی شکل نگیرند، طبعاً بی‌اعتمادی و ابهام در رفتار سیاسی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. همان‌گونه که جامعه ایرانی درصدد اسطوره‌سازی در ایجاد نخبگان سیاسی جدید می‌باشند، از آمادگی لازم برای اسطوره‌شکنی نیز برخوردارند و الگوی رفتاری آنان عموماً منجر به فریب نخبگان سیاسی می‌شود. خودمداری نخبگان سیاسی و الگوی تأیید آنان توسط جامعه منجر به کم‌رنگ شدن نقاط ضعف ساختار سیاسی می‌شود. این امر در نهایت، زمینه‌رویارویی جامعه با نخبگان سیاسی را فراهم می‌سازد.

نگرش و رهیافت نخبه‌گرایی در فرهنگ سیاسی ایران در شرایط و بستر کثرت‌گرایی مورد تحلیل و تبیین قرار نمی‌گیرد. در جوامعی که جلوه‌هایی از کثرت‌گرایی وجود دارد، نهادهای سیاسی می‌توانند زمینه‌های لازم برای ظهور نخبگان حکومتی و جابه‌جای آنان را فراهم آورند؛ در حالی که در فضای سیاسی که میزان مشارکت برای قدرت محدود بوده و یا این که جلوه‌هایی از تعارض در فرایندهای سیاسی وجود دارد، صرفاً موج‌های اجتماعی عامل اصلی جابه‌جایی قدرت و ظهور نخبگان سیاسی جدید می‌شوند. «رابرت دال» که از جمله نظریه‌پردازان کثرت‌گرا می‌باشد، بر این اعتقاد است که هیچ سیاستی خارج از عرصه دولت شکل نمی‌گیرد و هیچ مقام سیاسی بدون توجه به حلقه‌های با ثبات سیاسی ظهور نمی‌یابد. جابه‌جایی نخبگان بیش از آن که مبتنی بر موج‌های اجتماعی باشد، انعکاس اراده سازمان‌یافته نهادهای حکومتی است.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

به عنوان نتیجه‌گیری این مقاله می‌توان گفت مؤلفه‌های مختلفی در جهت‌گیری فرهنگ سیاسی نخبگان در دوره پهلوی دوم تأثیرگذار بوده‌اند و این امر تا حدود زیادی منبث از ساختار استبدادی جامعه یعنی نقش برجسته محمدرضا شاه بوده است. همین عامل باعث شد تا فرهنگ سیاسی نخبگان در این دوره براساس نزدیکی به صاحبان قدرت و با مؤلفه‌های بدبینی، بی‌اعتمادی، تملق و چاپلوسی و سوء استفاده از قدرت و فساد شکل بگیرد. این مؤلفه‌ها در ادامه جهت‌گیری سیاسی نخبگان را شکل داد. ساختار سیاسی مقتدر و مطلقه و نیز هژمونی رویکرد امنیتی بر عملکرد حکومت باعث شد تا فرهنگ سیاسی این دوره با

بدبینی و بی اعتمادی نسبت به نهادهای بالا دستی توأم شد. این امر به نوبه خود سبب ساز مشارکت سیاسی نازل و عدم ظهور احزاب سیاسی برآمده از لایه‌های عمیق اجتماعی شد. احزاب سیاسی نیز که برآمده از اراده دموکراتیک سازی صوری فضای سیاسی جامعه شاهنشاهی بودند به مانند مهره‌های شطرنج، نقش مهره‌های بی تأثیری را در راستای منافع درباری و شاهی ایفا کرد. تمامی این موارد در گستره کلی، محصولی جز بی اعتمادی و بدبینی و متعاقب آن کاهش اعتماد به حکومت پهلوی دوم نداشت.

منابع و مآخذ:

- English References
- Almond, Gabriel A. Et al., (2000) *Comparative Politics Today: A World View*, Longman.
- Almond, Gabriel A. Verba, Sidney (1963), *The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations*, Princeton UP.
- Arend, Lijphart (2012), *Patterns of Democracy: patterns of democracy government forms and performance in thirty-six countries Michigan*: Yale University Press. 2nd Ed.
- Bornschier, Volker (2005), *Culture and Politics in Economic Development*, Routledge Frontiers of Political Economy.
- Honneth, Axel, McCarthy, Claus Offe, Thomas and Albrecht Wellmer, (1992), *Cultural-Political Interventions in the Unfinished Project of Enlightenment*, MIT Press.
- Landman, Todd, Robinson, Neil (2009), *The SAGE Handbook of Comparative Politics*, sage.
- Leicht, Kevin T. Jenkins, Craig (2009) *Handbook of Politics: State and Society in Global Perspective*, springer.
- Marcus, George E. (1983) *Elites: Ethnographic Issues (School for Advanced Research Advanced Seminar Series*, university of new Mexico press
- Michels, Robert (1968) *Political Parties*, Simon and Schuster
- Mosca, Gaetano. [1896] 1939. *The Ruling Class*. New York: McGraw Hill.
- Pareto, Vilfredo (1991) *The Rise and Fall of Elites: An Application of Theoretical Sociology*, transaction publishers.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۱)، *ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، مترجمان کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیر شانه‌چی، تهران، نشر مرکز
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰) : *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷) : *گذار به مردم سالاری*، تهران: نشر نگاه معاصر
- بدیع، برتران (۱۳۷۶)، *فرهنگ و سیاست*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد
- بی‌من، ویلیام (۱۳۸۱)، *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، ترجمه رضا ذوقدار مقدم، تهران، نشر نی.
- پارسونز، آنتونی (۱۳۶۳)، *ثروت و سقوط*، ترجمه متوجه راستین، تهران: هفته.
- رابرت گر، تد (۱۳۷۷)، *چرا انسان‌ها شورش می‌کنند*، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- رضایی، علی (۱۳۹۰)، *ب‌حران مشارکت سیاسی و فروپاشی پهلوی دوم*، تهران، راش‌دین.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰) : *شکست شاهانه*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو
- زونیس، ماروین (۱۳۸۷) : *روانشناسی نخبگان سیاسی ایران*، مترجمان، پرویز صالحی، سلیمان امین زاده و زهرا لبادی، تهران: چاپخش.
- سرب، القلم، محمود (۱۳۸۶)، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴) : *چالش‌های توسعه سیاسی*، تهران، نشر قومس
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۹) : *فرهنگ سیاسی ایران*، چاپ چهارم، تهران: فرهنگ صبا
- میلانی، محسن (۱۳۸۱) ، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی: از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، ترجمه: مجتبی عطارزاده، تهران، گام نو، چاپ پنجم
- مقالات
- امینی، علی اکبر (۱۳۹۱)، زمینه‌ها چارچوب و پیامدهای نخبه‌گرایی سیاسی در اندیشه و سیاست شهریار ایران باستان، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۸۸، ۴۲ تا ۵۵
- دلاور، ابودر (۱۳۸۷)، فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در دوره پهلوی دوم، *مجله گفتگو*، شماره ۵۲، صص ۱۲۳-۱۱۱.
- دهشیری، محمد رضا (۱۳۸۳)، انقلاب اسلامی ایران و تعامل نخبگان، *مجله اندیشه انقلاب اسلامی*، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۳۳-۵۸
- جعفرپور، رشید، خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۹۱) چارچوبی برای تحلیل و تطبیق فرهنگ سیاسی در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، *رهیافت انقلاب اسلامی*، سال ششم، شماره ۲۰، صص ۲۴-۳